

۱۲ فرهنگ شعر

زبان شیرین شعر

داروگ خوش‌شانس



آن است و تنها یکی از نموده‌های تأثیر محیط بر شعر، همین است که شاعر ساخت‌ها یا واژگانی را از گویشی غیر از زبان هنجار وارد زبان شعرش می‌کند.

استفاده از واژگان بومی در شعری که به زبان معیار نزدیک است، گونه‌ای از تلفیق فرهنگی است که اصلا معلوم نیست با توفیق همراه باشد و تمایل به کاربرد این واژه‌ها نیز اغلب در میان شاعرانی دیده می‌شود که در محیطی غیر از محیط جغرافیایی خود یا به زبانی غیر از زبان مادری خود شعر می‌گویند؛ مانند نیما یوشیج که حضور واژگان، اصطلاحات، ترکیب‌ها و ساختار نحوی زبان مازندرانی در شعرهای فارسی‌اش بسامد بالایی دارد و حتی برخی از این واژه‌ها در شعر او هویتی نمادین یافته‌اند؛ اقبالی که البته در شعر دیگران کمتر دیده می‌شود.

استفاده از واژگان بومی در شعر فارسی همواره بیش از آن‌که موافقانی داشته باشد، مخالفان جدی داشته است و مثلا منوچهر آتشی با تردید درباره توفیق آمیز بودن این روش می‌گوید: «این‌که آیا فرهنگ بومی توانا خواهد بود که شاعر را یاری کند و کلام او را از زادبومش به آفاق ایران و جهان برساند، مسأله پیچیده‌ای نیست و پاسخی منفی دارد و نیازی به پیش‌کشیدن چندوچونی هم نیست»؛ و با این حال می‌بینیم او خود پس از نمایشوشیج، بزرگ‌ترین واردکننده واژگان بومی به زبان شعر فارسی می‌شود و چنان در این شیوه افراط می‌کند که براهنی می‌گوید: «آتشی گویا تصور می‌کند اگر کلماتی از قریه و ده و کویر و بادیه و اسامی اشیاء و حالات طبیعی و اشخاص محلی را بی‌خود و بی‌جهت وارد شعرش کند، شعرش یک اصالت جغرافیایی پیدا می‌کنند…»

درواقع حقیقت این است که روزی نیمایوشیج گفته بود: «جست‌وجو در کلمات دهاتی‌ها، اسم چیزها، درخت‌ها، گیاهان و حیوانات، هرکدام نعمتی است، نترسید از استعمال آنها» و پس از او خیلی‌ها فراموش کردند «طرب آزرده کند چون‌که ز حد درگذرد/ آب حیوان بکشد نیز چو از حد گذرد» و آن‌جا که توانستند واژگان متعلق به زادبوم خود را وارد شعری کردند که به زبان معیاری نوشتند.

آتشی «جط»، «کرمجی»، «تی‌تروک»، «تشمال»، «کچّه»، «یتوله» و… را، مهدی اخوان‌ثالث و محمدرضا شفیعی‌کدکنی «پروما»، «چرخ‌ریسک»، «نرم»، «منج»، «کل» و… را، شاملو «هزست»، «مرغانه» و… را، قیصر امین‌پور «خواندگربو» را، سلمان هراتی «ولگان» را، خسرو احتشامی «چیق» را و دیگران و دیگران و دیگران، بسیار واژه‌های بومی دیگر را وارد چرخه زبان شعر فارسی کردند، غافل از آن‌که حتی نیما نیز خود که می‌گفت: «جست‌وجو در کلمات دهاتی‌ها… هرکدام نعمتی است، نترسید از استعمال آنها» و در ادامه می‌گفت: «چون کرد در سرفرازی، در هنگام گل دادن / کرده هر پهلو به نیش خارهای خود مسلح / به‌سوی من بود‌شان نظاره پنجهان…» و می‌گفت: «ری را صدا می‌آید امشب، / پشت‌کاج که بندآب برق سیاه‌تابش تصویری از خراب در چشم می‌کشانند…» و می‌گفت: «گر به جنگل به دمدام که غروب است بیابند شوکانی…» و… هرگز فکرش را هم نمی‌کرد که از میان آن همه واژه بومی مازندرانی که وارد شعرش کرده، بخش عمده بخت و اقبال، نصیب آن قورباغه درختی کوچکی بشود که هربار می‌خواند، خبر از آمدن یک روز بارانی می‌دهد: خشک آمد کشتگاه من / در جوار کشت همسایه / گرچه می‌گویند: «می‌گیرند روی ساحل نزدیک / سوگواران در میان سوگواران» / قاصد روزان ابری، داروگاکی می‌رسد باران؟ // بر بساطی که بساطی نیست / در درون کومه تاریک من که دراهی با آن نشاطی نیست / و جدار دنده‌های نی به دیوار اتاقم دارد از خشکیش می‌تردد. / چون دل یاران که در هجران یاران – / قاصد روزان ابری، داروگاکی می‌رسد باران.

اما آیا راه ماندگاری آن واژه درختی خوش‌شانس در پیکره زبان و ادب فارسی، خوش‌خبری آن نبوده است؟ و آیا این‌که این واژه رفته‌رفته در فرهنگ عامه ما تبدیل به نماد امید و امیدواری شده، دلیل محبوبیت آن نیست؟ آن هم در سرزمینی که مردمانش هیچ‌اگر ندارند، امید دارند!



عکس؛ سایت عقیق



عکس؛ سایت عقیق

برنده جایزه شعر «تی. اس. الیوت» معرفی شد

جوئل تیلور با پیشی گرفتن از رقیب‌های شناخته شده‌اش به عنوان برنده جایزه معتبر شعر «تی.اس. الیوت» شناخته شد.
ایسنا به نقل از گاردین نوشت، این شاعر انگلیسی در حالی برای مجموعه شعری با عنوان «C+nto & Othered» به عنوان برنده جایزه ۲۵۰ هزار پوندی تی.اس. الیوت



یادکردی از احمد زارعی، شاعری که این روزها بیست‌وهشتمین سالگرد درگذشت او بود

هنگام گوش کردن شعرم وضوبگیر

متولد ۱۳۳۵ در قائنات خراسان بود.پیش از انقلاب در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه سهندج تحصیلات خود را آغاز کرد اما تحصیل او به انقلاب و جنگ خورد. قبل از انقلاب دستگیری به دست ساواک و بعد از انقلاب، حضور در صف اول جنگ در کردستان فرصت تحصیل را از او گرفت اما بعد از جنگ، به دانشگاه فردوسی مشهد رفت و مدرک کارشناسی ارشد خود را هم گرفت اما آثار بمباران‌های شیمیایی دوران جنگ خیلی زود اثر خود را نشان داد و او دی ماه ۱۳۷۲ به قافله دوستان شهیدش پیوست.

خودش سروده بود: «خورشید شعر می‌دمد ای ماه، رویگیر! / چون اشک از ژل دلم آبرو بگیر / خون شهید می‌چکد از واژه‌های من / هنگام گوش کردن شعرم وضوبگیر»
مردی بود با قیافه‌ای جدی، فکری می‌کردی چیزی از احساسات نمی‌فهمد اما وقتی از نزدیک می‌شناختی‌اش، مهربانی و عطوفتی در وجودش حس می‌کردی که باور کردنی نبود. او شاعری بود که در هنگامه نبرد در صف مقدم حاضر بود و یاران شهیدش را با اشک و آه بدرقه کرده بود. واژه‌هایش از جنس گل و گلبرگ نبود، از جنس گلوله و زخم بود و شعر را برای شهرت و تفریح نمی‌خواست. شعر برای او وسیله‌ای و رسانه‌ای بود که حرف‌ها و مواضعش را از آن طریق بیان می‌کرد. امروز و در حالی که ۲۸ سال از شهادت اندوهبارش می‌گذارد، مروری داریم بر زندگی و شخصیت این شاعر کم‌نظیر و پرتأثیر، سردار احمد زارعی.

کردستان و احمد

شاید اگر کسی در سال‌های جنگ، احمد را در کردستان دیده باشد، باور نکند او اهل یکی از شهرهای جنوبی خراسان باشد. احمد با همه وجود به کردستان عشق می‌ورزید و مانند یکی از مردم آن دیار بود، پای دردل آنها می‌نخست و بیشترین نقش را در جذب آنان به انقلاب داشت. هسته اولیه سازمان پیشمرگان کرد را بنیانهاد و به‌خصوص در مناطق قروه، بیجار و دهگلان فرماندهی و محوریت نیروهای انقلاب با او بود. رشادت‌هایش در ماجرای محاصره باشگاه افسری سهندج و همراهی‌اش با شهیدانی چون محمد بروردی و صیاد شیرازی یکی از سرفصل‌های حماسی مقاومت در کردستان بود. نکته مهم این بود زارعی با بهره‌مندی از بینش فرهنگی خود توانست در دل مردم کرد و اهل سنت منطقه جای خود را باز کند و از طلایه‌داران حقیقی وحدت در منطقه بود. ارتباط حسی او با مردم کردستان و دوستداران انقلاب به‌گونه‌ای بوده که خانواده شهدای منطقه، او را چون فرزند خود می‌دانستند و او نیز همیشه در راه تلاش برای رفع مشکلات و محرومیت‌های شاعرانگی و بازی با کلمات و تخیل، شعرهای برجسته‌ای می‌نهادند اما اگر کرد تاریخی و فرهنگی خود را دارد.

شاعری دغدغه‌مند

برای احمد، شعر وسیله بود نه هدف. شاید از این نظر او با بسیاری از شاعران معاصر ما که شیفته کلام و بازی‌های کلامی و فرم بودند، متفاوت بود. با وجود استعداد شگرف شاعری و سوادی که در حوزه ادبیات داشت و بر آرایه‌ها و صنایع ادبی مسلط بود؛ ترجیح می‌داد به مضمون و محتوا متمرکز باشد. به همین دلیل بسیاری از شعرهای زارعی، بازتاب‌دهنده و بیان‌کننده مواضع سیاسی و اجتماعی اوست. در بسیاری از این شعرها، شعر حالت بیانیه‌ای برای اعلام موضع یا اندرز و تحذیر پیدا کرده‌است. به همین دلیل شاید از نظر میزان شاعرانگی و بازی با کلمات و تخیل، شعرهای برجسته‌ای نباشند اما اگر کرد تاریخی و فرهنگی خود را دارد.
..نه چپ، نه راست، منم، این منم برابر تو
به چشم من بنگر، این منم برادر تو
منم بسپج که ایمان انقلاب منم
پیام سرخ شهیدان انقلاب منم
نه ماردم، نه مردد، به حق یقین دارم
نه کافرم، نه منافق، که درد دین دارم
مگر قرار نشد سر به انقلاب دهیم؟
مگر قرار نشد دل به آفتاب دهیم؟...
یا شعری که برای فلسطین سروده بود و در زمان خود مشهور شده بود:
باز در قیله اول، که اذان می‌گویدی؟
نعره از کیست که سرخ از لب من می‌روید؟
خفته‌اند و به حقیقت همه بیدار اند
بی‌سرانند و سراسر همه سردار اند
مانم دیدم و نمیریم که نامیرایییم
گسترش یافته صحنه عاشورایییم
هر کاش عشاق بتابد، وطن ما آتجاست

سال ۲۰۲۲ معرفی شد که رقیب‌های شناخته‌شده‌ای چون ریموند آنتروباس، سلیمان هیل و مایکل سیمونز را برتر نیز نامزد کسب این جایزه بودند. هیأت داوران جایزه تی. اس. الیوت، ضمن تمجید از مجموعه شعر جوئل تیلور آن را کتابی فروزان از خشم و نور توصیف کرد. جایزه تی.اس. الیوت از سال ۱۹۹۳ برای

بزرگداشت نام توماس استرنز الیوت شاعر، نمایشنامه‌نویس و منتقد ادبی برنده نوبل ادبیات نامگذاری شده است. این جایزه به‌عنوان ارزشمندترین جایزه ادبی در بریتانیا شناخته می‌شود و تنها جایزه ادبی است که توسط هیات داورانی متشکل از شاعران شناخته شده داوری می‌شود.

پدر در اساطیر چشم‌های من

انگشت نشانه‌ات را جلو می‌آوری و مثل همیشه مشتم را دورش گره می‌زنم. دست‌های تو همیشه بزرگ هستند، مثل سینه‌ات که پهناور است، مثل نامت که در ابدیت می‌ماند. گاهی خیال می‌کنم همین جایی کنار آنچه می‌نویسم یا می‌نوازم و می‌خوانم، صدای تو در من است، نه که فقط در خون من باشی، تو استاد تمام بخش‌های زندگی‌ام هستی حتی وقتی مثل کودکی لجباز می‌خواهم راه خودم را بروم باز به مقصود تو می‌رسم و همان‌جاست که می‌فهمم حماسه تو در من ادامه دارد. تمام کتاب‌های باقی‌مانده از تو را نخوانده‌ام اما بازشان که می‌کنم همه را در درس گفتار هایت شنیده‌ام. من تنها

شاگرد پنج ساله‌ات بودم که تا ۹ سالگی توانست سر کلاست بنشیند اما تو هنوز ادامه داری.

آگاهی در اشیا هم می‌ماند، چه برسد به آگاهی سولوی، چه برسد به آگاهی روح که امتداد پیدا می‌کند در زمان. حالا که خدم یک چیزهایی درس می‌دهم، می‌دانم که استادی شب و روز خواب و بیداری نمی‌شناسد! پس حتما مرگ و زندگی هم نمی‌شناسد که این همه سال در تمام ما که آن سال‌ها به ظاهر تنهای مان گذاشتی ادامه داری و راه‌مان را درست آمده‌ایم. من بعد از تو دیگر صخره‌نوردی نرفتم اما با صخره‌های سخت‌تری مواجه شدم و تمام درس‌های تو نجاتم داد که بالا بروم و اغلب آن بالا بمانم. این روزها که همه در جست‌وجوی آزادی و انسانیت حرف می‌زنند، صدای تو آرام می‌کند؛ تو که برای همه این مفاهیم و آرمان‌ها، زمان و عمر و زندگی‌ات را گذاشتی و به ظاهر، تمام شدی. شعر من حماسی از آب درآمده، همان‌طور که همیشه می‌گفتی هنر و هنرمند باید اعتقاد و هدف داشته باشد و من به صاحب همه چیز ایمان دارم. این روزها خیلی کم هستند کسانی که به سنگی اعتقاد داشته باشند و به کلوخی هدفا؛ تو اما این را به قول خودت به ما درست شیرفهم کردی و حضرت عباسی هم با آن سن و سال کم، کارت را خوب بلد بودی. چند سال یادم می‌گشت تا بفهمم چقدر درد و لذت تو‌مان درهم تنیده‌اند برای کسی که در کنار آدم‌ها می‌ایستد و همراهی می‌کند تا زندگی‌شان را تغییر بدهند. امروز اسمش را گذاشته‌اند کوچ

خصوصی جناب آقای فلان یا خانم فلانی و به‌صورت یک علم مدرن تدریس و عملیاتی می‌شود اما تو همان سال‌ها این کارها را عملیاتی و جهادی کرده بودی و دست همه را گرفته بودی از گل کشیده بودی بیرون رو به گلستان. مقایسه هر چقدر هم کار درستی نباشد اما نمی‌تواند رولم را با آموزش‌ها و همراهی‌های تو در آن سال‌ها قیاس نکنم. حرف زدن با تو از تو در من هیچ وقت تمام نمی‌شود...

سردار گمنام

زارعی بعد از جنگ فرصت‌های زیادی برای ترقی در رده‌های مختلف داشت. بارها به او پیشنهاد کار در قالب یک دیپلمات برای اعزام به سفارتخانه‌های ایران در خارج و مسؤولیت‌های دیگر شد اما او همه‌آنها را رد کرد و ترجیح داد به کار فرهنگی مشغول باشد. زارعی تا رده معاونت تبلیغات سپاه ارتقا یافت ولی هرگز از این موقعیت و دیگر پست‌هایی که در حوزه فرهنگی داشت، برای تبلیغ و رفاه خود استفاده نکرد. با وجود این‌که رده سرداری سپاه را داشت و می‌توانست ماشین و سرباز داشته باشد، همه دوستانش او را سوار بر موتورش به یاد دارند. بدون محافظ و امکانات تردد می‌کرد و فرصت ارتقا در رده‌های کان مدیریتی و پیشرفت‌های مادی و ظاهری را به هیچ می‌انگاشت. به یاد دارم روزی که خبر درگذشت او به ما رسید، شب شعری به مناسبت مبعث حضرت رسول(ص) در روزنامه خراسان در مشهد، برپا بود. در آن شب شعر، قبل از شعرخوانی، خبر درگذشت احمد را به دوستان دادم و وقتی از عنوان «سردار احمد زارعی» استفاده کردم، همه حاضران شگفت زده شدند چرا که تقریباً هیچ‌کدام نمی‌دانستند او سرتیپ و سردار است. او سرباز فرهنگی انقلاب بودو تا آخر از این لباس سربازی دل نکند.

شاعر فرهنگد



درباره نخبگان فرهنگد یا دارای کاریزما گفته‌اند آنان کسانی هستند که اقتدار و راهبری‌شان را به واسطه شخصیت مقتدر و مسلط خود بر دیگران تحمیل می‌کنند بدون این‌که خود در این راه تلاشی به خرج دهند. زارعی در سال‌های پایانی عمر به واسطه قبولی در کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد به خراسان بازگشت و مسؤولیت حوزه هنری مشهد را به عهده گرفت. دوران کوتاه مسؤولیت او در حوزه هنری مشهد، یکی از درخشان‌ترین دوره‌های ادبی در مشهد بود. جلسات حوزه هنری مشهد به یکی از پربارترین و مؤثرترین جلسات شعر کشور در دهه‌های اخیر تبدیل کرد به گونه‌ای که چندین شاعر و چهره ادبی مؤثر کنونی کشور از کسانی هستند که در آن جلسات حاضر می‌شدند. زارعی علاوه بر این در جلسات خانگی و کلاس‌های فلسفه هنر، زبان انگلیسی و مباحث تئوریک ادبی که بیرون از حوزه برگزار می‌کرد به سرحلقه دوستان‌ارن شعر و ادبیات فار غ از هر سلیقه سیاسی تبدیل شده بود. او بدون این‌که تلاش بکند از سوی طیف‌های مختلف فکری مشهد به عنوان یک مرشد فکری پذیرفته شده بود و همه از او حرف‌شنوی داشتند. از سوی دیگر احمد به نورچشمی و بهترین شاگرد و محرم اسرار استاد مرحوم سیدجلال الدین آشتیانی تبدیل شده بودو در محیط علمی و دانشگاهی خراسان نیز سرآمد بود. احمد در آن سال‌ها بر لزوم آموختن زبان، مسلط شدن بر رسانه و انتشار تولیدات فرهنگی و ادبی ایران در سطح جهان، توانایی ترجمه آثار ادبی فارسی و ارتباط گرفتن با نخبگان و مجامع علمی و رسانه‌ای جهان تأکید داشت. حرف‌هایی که سه دهه پیش او مطرح کرده بود نشان‌دهنده درک درست و عمیق او از وضعیت آن زمان و آینده پیش روی جهان بود.